

زمستان سال ۱۳۲۶ بود که در خانه «محمود رجاء» از نزدیک با او محشور می‌شدم، چند ماهی بیشتر از استخراجهم در (آثار کل انتشارات و تبلیغات) نمی‌گذشت. «رجاء» معاون رادیو بود و از «حسینقلی مستعان» رئیس رادیو و من، برای پنجشنبه شبی، دعوت کرده و گفته بود: «حسین خان هم آن شب حضور دارد.»

در آنسال «رجاء» همسر خانم «کوکب پرنیان»، یکی از نخستین گویندگان رنر رادیو بود. منزل آنان در کوچه «سقاباشی» یکی از کوچه‌های منسحب از میدان ایران (عین الدوله سابق) قرار داشت و خانه نیز متعلق به مرحوم «پرنیان» پدر خانم «رجاء» و یکی از کوچه را بنام کوچه «رجاء» نامگذاری کرده بودند. تا چند سال پیش هم نام کوچه تغییر نکرده بود هر چند که از «پرنیان» اثری بود و نه از «رجاء».

باری آن شب «حسین خان» به مهمانی آمد. چهره‌اش دوست‌داشتنی و نجیب می‌نمود، چشمانی مینایی رنگ و جذاب داشت. سنش در حدود چهل سالگی را نشان می‌داد، رفتارش سرشار از فروتنی بود و نخستین دیدار ما، به دوستی پایداری انجامید.

مجلس خانوادگی بود، به غیر از استاد «مستعان» و «حسین خان» و من، غریبه‌ای حضور نداشت، همه از اعضای خانواده «پرنیان» بودند. «حسین خان» وقتی وارد شد و مورد تواضع قرار گرفت، در جواب تکیه کلام همیشگیش را بر زبان آورد: «یا حقی».

چه کلام کوتاه و پر معنی دلنوازی، از آزادی تا آزادی، نشان‌ها داشت. «حسین خان» به همین مناسبت به «یا حقی» معروف شده بود و شاید روزی که شناسنامه گرفته بود، نمی‌دانست که این نام عزیز همه روزی بر تارک موسیقی ملی ایران و برای همیشه خواهد درخشید. اگر «حسین خان» خطابش می‌کردند، صفاً از روی احترام بود، آخر هنوز شیوه‌های باارزشی احترامات سنتی ما، در جنگال اهل بجد، منجمله نشده بود و گرنه، «حسین خان» تنها، تروتنش ویولونش بود و پنجه‌های سحرآفرینش، و تا آن روز یک چهاردیواری هم برای سکونت از خودش نداشت.

منتهی چون صاحب هنری والا بود و هنرشناسان قدر هنرش را می‌دانستند، از راه احترام، به او «حسین خان» می‌گفتند و آنان که با او دوستی داشتند، مانند «صبا»، «حسین جان» خطابش می‌کردند.

آری آن شب ساز «حسین یا حقی» را از نزدیک می‌شنیدم، گویی دیروز بود، همه روی زمین نشسته بودیم و استاد بر روی صندلی، دستگاه شور را می‌نواخت و راستی چه اسم بامسمائی، آن هم هنگامی که شور را، پنجه‌های شیرین «حسین یا حقی» نوازد. نمی‌دانم آن شب استاد چه می‌کرد، هر چه بود، شور بود و شیون بود و فریاد و ابتکار. طرز نوازندگی او با هیچ نوازنده‌ای شباهت نداشت، چهار مضراب‌هایش همه بی‌مانند و مخلوق ذوق و سلیقه خودش بود. امروز معلوم می‌شود که نواختن آنها، کار هر نوازنده‌ای نبوده و نیست.

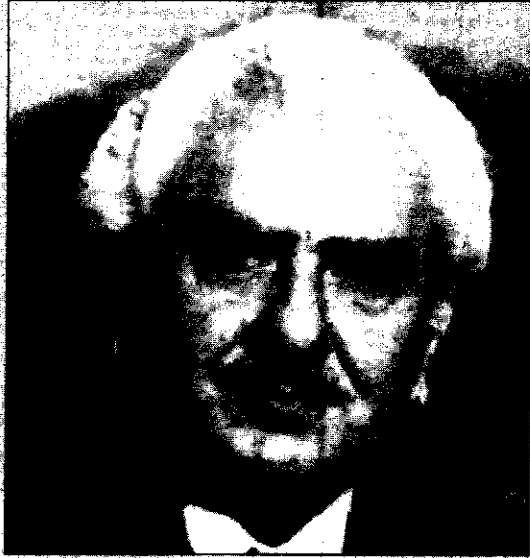
به راستی آتش به جان می‌زد، خودش می‌دانست که چه می‌کند، گوئی زبان همه دردها، همه غم‌ها و همه محرومیت‌هایش را از سر پنجه شورآفرینش به صورت نغمه‌هایی جانسوز، به پای دل‌های درد آشنا فرو می‌ریخت. تا روزها و شب‌ها و سال‌های بعد که به سر می‌بردیم، همواره حدیث همین دردها را از ساز او می‌شنیدم.

استاد گرانقدر «روح‌الله خالقی» که خود همیاز هنر بود، در یکی از برنامه‌ها که با نام «یادی از هنرمندان» برای رادیو می‌نوشت و به معرفی نوازندگان ممتاز می‌پرداخت، در برنامه‌ای که به «حسین یا حقی» و ارائه شیوه نوازندگی او اختصاص داشت، در عبارتی کوتاه می‌نویسد: «سازش، پر از شور و حال و معناست».

باری دوستی ما از آن شب آغاز شد و حاصل آن دوستی که به همکاری رسید، ساختن دو اثر مشترک بود، یکی در ماه شهریور به نام «خبر» و دیگری در افساری، به نام «جوانی» که در سال ۱۳۲۷ ساختیم. «حسین یا حقی» که از خردسالی با موسیقی آشنا شده بود، از شور و سلیقه خاصی در نوازندگی بهره داشت. بطور کلی در آن سالها دوستی ما، آنان اثری بود. در کودکی با صدای خود در

## بیست سال در پرده شمع وجود استاد حسین خان یا حقی

□ سید اسماعیل نواب صفا



□ سید اسماعیل نواب صفا (کرامت‌شاه - ۱۳۰۳)

ادیبه، ترانه‌سرا و مؤلف.  
دارای مسئولیت‌های هنری مهم در شوراهای شعر و موسیقی در رادیو تهران و رادیو اصفهان.  
از اواسط دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰، مؤسس برنامه‌های «قصه شمع» در رادیو، دارای بیش از صد و بیست ترانه همراه آهنگ‌هایی از بزرگان موسیقی ایران (مرتضی محجوبی، حسین یاحقی، علی تجویدی، مجید وقادار و...) از آثار: کتابهای «قصه شمع» (خاطرات هنری)، «تک‌بخرت / از یاد رفته» (مجموعه اشعار و ترانه‌ها) و دو جلد خاطرات و سفرنامه فرهاد میرزا متمدن‌الدوله.

در سفر اولش که چند شاگرد برجسته نوازش و بعدها «حسین اسماعیل زاده» بود به حلقه رونق بازار ویولون، به این ساز روی آورد.

با این مقدمات و استعدادهای طبیعی و طراقت طبع و ذوق سرشار، ویژه‌کاری‌هایی را که در سبک کمانچه داشته به ویولون منتقل کرده بود و به همین جهت در ویولون نزاری سبک خاصی بود که جز معمولی او شاگردانش نتوانستند شبیه او را دنبال نکنند.

حرب یازدهم پیش از درگذشت «صفا» در آخرین برنامه‌های «گلپه» که هر دو استاد با هم در ارکستر مشارکت داشتند ویولون اول را «صفا» و ویولون دوم را «یاحقی» اجرا می‌کرد و هر دو با هم «پرویز» می‌گرفتند که کار دشواری است و ولی به قدری این دو استاد به یکدیگر تعلق داشتند که از هر دو ویولون یک صدا به گوش می‌رسید و به هیچ وجه «خارج» هم نبود، در این مورد نوارهای موجود شاهد این اظهارات است.

استاد ارجمند ما، کلاس پررویی داشت و شاگردان بسیار. از برجستگان موسیقی ملی و نوازندگان و آهنگسازان نامدار، مرحوم «خالدی» و آقای «علی تجویدی»، برای استیضاح شیوه نوازندگی و ریزه‌کاری‌های مخصوص «حسین یاحقی» شاگردش را پذیرفته بودند ضمناً آقای «عباس شاپوری» هم در آغاز آموزش ویولون نزد او به کار پرداخته است.

در سال ۱۳۲۷ که سواً آغاز موسیقی و همکاری ما بود، «حسین» سه تن از شاگردانش را بهترین می‌دانسته یکی پسر «سیدمحمد خان ارجمند» (دوست خود او بود که من هرگز ایشان را ندیدم)، دیگری آقای «غلامرضا زرنگار» که بعداً درباره او سخن خواهیم گفت و سومی «هوشنگ رسائی» که هم اکنون در آلمان زندگی می‌کند و دندانپزشک است. دیگر، آقای «پرویز یاحقی» بود که در سال ۱۳۴۲ بیش از دوازده، سیزده سال نداشت. او با این‌که گام‌های نخستین را در نواختن ویولون برمی‌داشته آینده درخشانی در انتظارش بود که خاطراتی از وی دارم. «حسین» نسبت به آینده فرزند ارشدش «محمدحسین یاحقی» خیلی امیدوار بود و در حقیقت نیز چنین بود. اگر حوادث مسیر زندگیش را تغییر نداده بود و کلاس پدرش را دایر نگاه داشته بود، از همه کسانی که «حسین» به آنان معتقد بود، احتمالاً بهتر می‌شد.

«حسین یاحقی» در طی سالها تعلیم و تعلم، شاگردان فراوانی را پرورش داده که از میان آنان نوازندگان هنرمندی به شهرت و معروفیت زیاد رسیده‌اند. «یاحقی» تصنیف و تلویح پنج دوره ردیف کامل ویولون را آماده چاپ کرده است که اطلاعات عمیق و وسیع او را در موسیقی ایرانی به ثبوت می‌رساند. آهنگهای او چه به صورت پیش درآمد، چه بشکل چهار مضرب و رنگه همه دارای اصالت و ظرافت خاص و بی‌مانند است. «حسین یاحقی» همکاری خود را با رادیو از سالها پیش آغاز کرد، و رهبری ارکستر شماره ۲ را در رادیو به عهده داشت.

یادآور می‌شوم: امروز [۱۳۴] سال از مرگ او می‌گذرد، این پنج دوره ردیف ویولون که «حسین خان» با صبر و حوصله و کمک دو تن از شاگردانش، آقایان «یحیی سنجی» و «غلامرضا زرنگار» نوشته است و استفاده از آن مستطاب بسیار دارد) به چاپ نرسیده و ممکن است - با نهایت تأسف - به کلی از میان برود.

در سال ۱۳۲۷، حسین یاحقی دو آهنگ در اختیارم گذاشت که اشعار هر دو را ساختم. آهنگ نخست به نام «بی‌خبر» در مایه دشتی است و آهنگ دوم به نام «جوانی» شهرت یافت که در مایه افشاری است. هر دو آهنگ به گویای صاحب‌نظران از اصیل‌ترین آهنگ‌های موسیقی ایران است و از آخرین آهنگ‌های این استاد شمرده می‌شود من در آن سال بیست و سومین دوران عمر را طی می‌کردم.

این دو اثر مشترک در خانه حسین خان ساخته شد. خانه حسین در سال ۱۳۲۷ که دو اثر مشترک «بی‌خبر» و «جوانی» را ساختم، در خیابان «صفی‌مطهرت»، رویروی کوچه «درویش» قرار داشت که هنوز هم به همان صورت ولی ویرانه‌تر از پیش، در جای خود باقی است. خانه اجاره‌ای بود و گدیزی‌ساز، و از آن جا که استاد همه عمر، تنها میراثش، تدریس در کلاس خصوصی و نیز جوانی بود که از رادیو

## خاطره‌ای از نوازندگی

حسین خان

در کلبه سید خندان

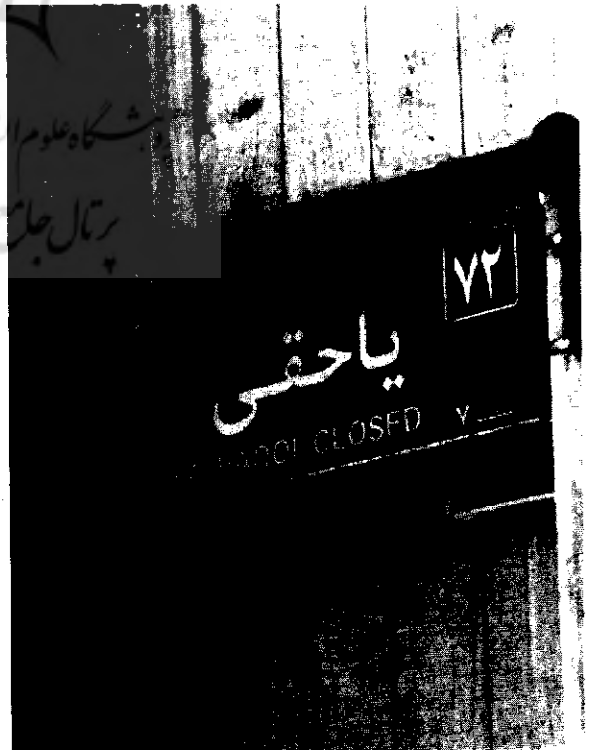
می‌گرفت، شاگردانش، در همان منزل مسکونی تعلیم می‌گرفتند. البته کلاس درسی هم در خیابان اسلامبول داشت. خانه، دارای اطاق‌های متعدد بود، دو اطاق سمت راست محل سکونت و پذیرایی خودش بود و دو اطاق روبروی در ورودی، کلاس درس و اطاق انتظار شاگردانش. «پرویز یاحقی» نیز در همان خانه و تحت حضانت و سرپرستی داییش زندگی می‌کرد.

چون سخن از سال ۱۳۲۷ و خانه مسکونی «حسین یاحقی» به میان آمد، پیش از این که درباره آثار مشترکمان مطلبی بنویسم، بی‌مناسبت ندانستم که از چگونگی صاحب خانه شدن او و همت بلند یکی از بهترین شاگردانش، خاطره‌ای را نقل کنم.

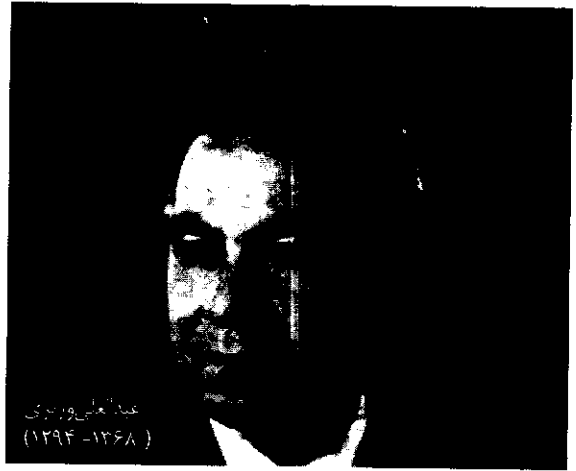
در گذشته‌ها، حتی گذشته‌های دور، حتی دوره ساسانیان که اسنادی معتبر از آن عصر در دست است، همواره موسیقی‌دانان ممتاز، از حمایت حکام و وابستگان به حکومت برخوردار بوده‌اند.

متأسفانه در عصری که از آن سخن می‌گویم، چنین حمایتی دیده نمی‌شد و هیچ کس فکر نمی‌کرد که یک موسیقی‌دان برجسته، چگونه ارتزاق می‌کند و سرپناهِش چیست؟ تنها عده معلودی بودند که به این قبیل هنرمندان که مناعت خود را زیر پا نمی‌گذاشتند، به صورت‌های گوناگون یاری می‌دادند. باری، سخن از خانه‌دار شدن «حسین یاحقی» بود. پیش از این گفتیم که یکی از شاگردان با استعداد او، آقای «غلامرضا زرنگار» بود. من این جوان را دیده بودم. «حسین» روزهای چهارشنبه ظهرها به خانه او می‌رفت و ردیف چهارم و شاید پنجم خود را در خانه او می‌نوشت. چند جلسه هم خود من حضور داشتم.

پدر آقای زرنگار، صاحب «گرمابه زرنگار» بود که در نزدیکی پیچ دروازه دولت قرار داشت. یکی از روزها که مشغول ساختن اشعار بودم، حسین به من گفت: «آقای زرنگار»، پدر آقای «غلامرضا زرنگار» چند قطعه زمین در سه راه زندان واقع در جاده قدیم شمیران دارد، هر چه می‌گویم پول کافی ندارم، می‌گوید شما هر قدر می‌توانید فراهم کنید، نگرانی نداشته باشید. بعد از مدت کوتاهی «حسین یاحقی» صاحب خانه‌ای در همان محل شد که هنوز هم در همان جا باقی است و محل سکونت همسر «حسین» [شایسته خانم] و فرزند ارشدش «محمدحسین» که در نواختن ویولون به شیوه پدر مهارت و استعداد زیادی داشت.



با استاد حسین یاحقی  
در برنامه  
طنین آسمانی



آهنگ اشعار «بی خیر» در وزن ۴/۴ و «جوانی» در وزن ۶/۸ سنگین = ۶/۴ ساخته شده و اجرای صحیح هر دو آهنگ دشوار است. «بی خیر» که در مایهٔ دشتی ساخته شده، قبل از سال ۱۳۴۴ به وسیلهٔ شادروان استاد «روح الله خالقی» تنظیم گردیده و تصور می‌کنم در سال ۱۳۴۰ یا ضربی سنگین‌تر از ضرب اصلی در برنامهٔ «گلها» اجرا شده است. اما همین آهنگ «بی خیر»، در سال ۱۳۳۵ که من از خرمشهر به تهران باز گشته بودم، برای نخستین بار در برنامهٔ «گلها» که تازه به راه افتاده بود، با صدای هنرمند فقید «عبدالمعلی وزیری» اجرا شد که در واقع سی و پنجمین برنامهٔ «گلها» بشمار می‌آید. زیرا برنامهٔ «گلها» از شمارهٔ صد شروع می‌شود و این شعر و آهنگ با شمارهٔ صد و سی و پنج، ضبط و اعلام شده است. مرحوم «عبدالمعلی وزیری» این اثر را خیلی خوب اجرا کرده است. در اجرای با ارکستر، «صبا»، «حسین یاحقی»، «مرتضی محجوبی»، «علی تجویدی»، «وزیری تبار»، «حسین تهرانی» و «ورزنده» شرکت داشته‌اند و تا آن جا که به یاد دارم این آخرین اثری است که «وزیری تبار» در برنامهٔ «گلها» اجرا کرده است:

چنان از خود بی‌خبرم  
که نشناسم پا ز سرم  
نه پیدا در چشم منی  
نه پنهانی از نظرم

این اشعار تا پایان آهنگ چند بار تکرار می‌شود و در واقع حالت ترجیع‌بند دارد. من نخستین کسی هستم که تعدادی از اشعارم بر روی آهنگ‌ها همین صورت را دارد و در اثر مشترک «جوانی» هم یک بیت آن، به حالت ترجیع تکرار می‌شود.

در همان سال ۱۳۲۷ بعد از شعر «بی خیر» دومین اثر مشترک را به نام «جوانی» ساختیم و این آخرین آهنگی است که از «حسین یاحقی» باقی مانده است. آهنگ «جوانی» در مایهٔ افشاری ساخته شده و از بهترین آثار موسیقی ملی و یکی از شاهکارهای آهنگسازی است.

با اینکه بیش از بیست و سه سال از عمرم نمی‌گذشت و در عتفوان جوانی بودم، مضمون «جوانی» را به خاطر از دست دادن جوانی برگزیدم:

ای جوانی / رفتی ز دستم / در خون نشستم  
جوانی / کجایی / که من از تو طرفی نیستم  
غم پیری نبود دیری / که در هم شکستم  
جوانی را / ز کف داده‌ام در جوانی  
کنون حسرت / برم روز و شب / ابر جوانی

برخی از من می‌پرسند که تو در عین جوانی چگونه در غم از دست رفتن جوانی سخن گفته‌ای؟ باید بگویم که من در دامن پدری عارف مسلک بزرگ شده‌ام و از آغاز جوانی در من صبغهٔ عرفان وجود داشته، ولی نکتهٔ مهم اینجاست که من در اصل گفته بودم: «جوانی را ز کف داده‌ام در جوانی».

ولی هنگام ضبط در برنامهٔ «گلها» از من خواستند در این بیت آهنگین،

## هنرمند واقعی و ارزش‌های اخلاقی

اگر موافق باشم، تغییری بدهند و به جای «در جوانی»، «رایگانی» بگذارند. مرحوم «پیرنیا» در آن سالها دوران جوانی را پشت سر گذاشته بود و رایگانی دادن جوانی وصف حالش بود. من به خاطر احترامی که برای ایشان قائل بودم، با این تغییر موافقت کردم، در حالی که در اصل منظورم این بود که جوانی را در جوانی از دست داده‌ام و اکنون بر جوانی حسرت می‌برم؛ و



چون با پیشنهاد مرحوم پیرنیا موافقت کرده بودم، شعر به این صورت اجرا شد:

جوانی را ز کف داده‌ام رایگانی

کنون حسرت برم روز و شب بر جوانی

کلمه «رایگانی» را هم مرحوم «رهی» دوست عزیزم انتخاب کرده بود زیرا در برنامه «گلها» از جهت انتخاب شعر با «پیرنیا» همکاری داشت. همین بیت در سراسر آهنگ چند بار تکرار می‌شود و حالت ترجیع دارد، این یکی از ماندنی‌ترین آثار مشترک ما و در واقع ماندنی‌ترین آهنگهای دوران معاصر به شمار می‌آید.

هنگامی این اثر مشترک به اتمام رسید که آقای «منوچهر همایون پور» نیز به صحنه هنر گام نهاده بود. چون آهنگ مورد بحث برای صدای همایون پور مناسب می‌نمود، با تجویز استاد یاحقی، نخستین اجرا با صدای این خواننده انجام شد. متأسفانه در آن سالها، هنوز ضبط صوت به ایران نیامده بود و اثری از نخستین اجرای آن باقی نماند.

بعد از سال ۱۳۳۵ که برنامه «گلها» شکل گرفت، مرحوم پیرنیا این اثر را با صدای «عظیمما» ضبط کرد از آنجا که اجرای آن به خصوص از جهت ضرب بسیار دشوار است، این اجرای نادرست از دور خارج شد. تصور می‌کنم در سال‌های ۱۳۴۰ - ۱۳۳۹ بود که آهنگ و شعر «جوانی» به وسیله استادان فقیه: «خالقی» و «معروفی» تنظیم و با رهبری این دو استاد، توسط خواننده گرامی، روانشاد «حسین قوامی» با بهترین طرز ممکن اجرا شد، بعد از انقلاب نیز ضمن مصاحبه با قوامی که روی نوار انجام گرفته و به صورت کاست به بازار آمده، خواننده گرانقدر اظهار داشته که این اثر را از آهنگ‌های دیگری که اجرا کرده‌ام، بیشتر دوست دارم.

بعد از درگذشت ناگهانی و دردناک استاد خالقی که بسال ۱۳۴۴ در «اطریش» اتفاق افتاد، استاد جواد معروفی بار دیگر، یعنی برای چهارمین دفعه شعر و آهنگ «جوانی» را ظاهراً یا پیشنهاد مرحوم پیرنیا تنظیم و رهبری کرده و در برنامه «گلها» اجرا شده است.

نخستین اجرا، به علت ضرب دشواری که بخصوص در فرازهای اول آهنگ دارد، به طور «آزاد» خوانده شده، که قهرآ نه تنها قابل مقایسه با اجرای استاد «قوامی» نیست، بلکه شایسته پخش هم نبوده است. بنابراین بعد از تمرین‌های مکرر، خواننده برای پنجمین بار این اثر را خوانده که لاقابل‌قابلی شنیدن باشد!

یادم می‌آید یکی از شب‌ها که بر حسب تصادف «صبا» را تا در منزلش همراهی می‌کردم هنگامی که می‌خواستیم خداحافظی کنیم پرسیدم: «راستی آقای صبا بهترین آهنگ‌ساز معاصر کیست؟» «یلافاصله جواب داد: «مرتضی و حسین». و منظور «صبا» از مرتضی «مرتضی محجوبی» و از حسین، «حسین یاحقی» بود.

«حسین یاحقی» که دارای چهار پسر و دو دختر بود، برای اعاشه خانواده‌اش،

تلاش مستمری داشت: بسیار وقت شناس بود، برای ادارهٔ ارکسترهایش به موقع حاضر بود و به ادارهٔ کلاسش پای بند.

زندگی روزانه‌اش بعد از ناهار آغاز می‌شد و زندگی شبانه‌اش، حال و هوایی دیگر داشت. هنگامی که همهٔ افراد خانواده به خواب می‌رفتند، او در خانهٔ جدید، قالیچه‌اش را کنار باغچهٔ منزل پهن می‌کرد و به شب‌زنده‌داری می‌پرداخت.

گاه در خلوت و سکوت دیرپای شب، با نعمات موسیقی که در اندیشه‌اش متوج بود به سر می‌برد و گاه در تنهایی با مورچه‌ها به صحبت می‌نشست.

آخرین دیدار من با این استاد بی‌مانند به سال ۱۳۴۶ باز می‌گردد که در شهرداری تهران، مدیریت روابط عمومی را داشتیم و استاد برای انجام کاری به دیدارم آمده بود. متأسفانه در هفتم آبان سال ۱۳۴۷ خبر دادند که این هنرمند گرانقدر درگذشته و مجلس ختم در مسجد مجد برگزار می‌شود.

استاد یاحقی رفت ولی بعضی از شاگردان برجستهٔ او شایستگی اخلاقی یا بهتر بگوییم سعادت این را نداشتند که راه پر ارج و بی‌مانند او را ادامه دهند. بعد از رحلت «حسین یاحقی» تجلیل شایسته‌ای که سزاوارش بود از سوی جامعهٔ هنری آن روز ایران صورت نگرفت و تا آنجا که به خاطر دارم، تنها برنامهٔ نیم ساعته‌ای به مناسبت درگذشت او در رادیو اجرا شد که آقای پرویز یاحقی در آن برنامه دربارهٔ استاد و دایی بزرگوارش سخن گفته است و در آغاز و پایان برنامه آثار مشترک ما یعنی شعر و آهنگ «بی‌خبر» و «جوانی» جای داده شده است و قسمتی از صدای استاد که در برنامه «قصه شمع» موجود بوده به گوش دوستارانش رسیده است. اشعاری را که در مدح استاد «حسین یاحقی» سروده‌ام و شاگرد حق شناس یاحقی یعنی آقای «یحیی سپنجی» متخلص به «ناصر» که خود مردی هنرمند است، به وسیلهٔ انجمن خوشنویسان به رشتهٔ تحریر درآورده است. مراتب سپاس خویش را از این مرد شریف که در سنین کهولت با قامت خمیده چند بار به خانه‌ام آمد و عکس‌های استاد را در اختیارم گذاشت تقدیم می‌دارم.



## روح استاد حسین یاحقی

حسین یاحقی درگذشت  
یعنی حسین است نه روح است  
بر سر و خاک است شریف  
سپهر است و خاک است شریف  
سرفروزی زخمو و میر خست  
در دوزخ نجف است شریف  
یاقصه ناسک نمی‌تواند  
یعنی استاد است که روح است  
یوسف حج و در دوزخ است  
یعنی یوسف است که روح است  
مردی که در دوزخ است  
مانند سنج قلب است شریف  
یعنی سنج است که روح است  
روحش در دوزخ است شریف  
روحش در دوزخ است شریف  
یعنی روح است که روح است  
یعنی روح است که روح است  
روحش در دوزخ است شریف  
روحش در دوزخ است شریف  
روحش در دوزخ است شریف



از سال ۱۳۸۶ تاکنون ANTA به روزانه ارسال دستفصل شده و هر دو هفته یکبار به صورت مجله به شماره‌های ۱ و ۲ و به صورت فصلی به شماره‌های ۳ و ۴ در اختیار اعضا قرار می‌گیرد.

فصلنامه «فلسفه و اندیشه» که در ابتدا به عنوان «فلسفه و اندیشه» نام داشت، به عنوان فصلنامه فلسفه و اندیشه در ۱۳۸۶ در ایران به وجود آمد. این فصلنامه در ۱۳۸۶ به نام «فلسفه و اندیشه» تغییر نام داد و به صورت فصلنامه فلسفه و اندیشه در ۱۳۸۶ به نام «فلسفه و اندیشه» تغییر نام داد.

این فصلنامه در ابتدا به صورت فصلنامه فلسفه و اندیشه در ۱۳۸۶ در ایران به وجود آمد. این فصلنامه در ۱۳۸۶ به نام «فلسفه و اندیشه» تغییر نام داد و به صورت فصلنامه فلسفه و اندیشه در ۱۳۸۶ به نام «فلسفه و اندیشه» تغییر نام داد.

این فصلنامه در ابتدا به صورت فصلنامه فلسفه و اندیشه در ۱۳۸۶ در ایران به وجود آمد. این فصلنامه در ۱۳۸۶ به نام «فلسفه و اندیشه» تغییر نام داد و به صورت فصلنامه فلسفه و اندیشه در ۱۳۸۶ به نام «فلسفه و اندیشه» تغییر نام داد.